

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای

در ایران قرن هشتم هجری (بر اساس بررسی موردی روابط آل مظفر و آل جلایر)*

** جواد عباسی _____

*** فاطمه حاجی‌آبادی

چکیده

پس از زوال حکومت ایلخانان در اواسط قرن هشتم هجری، چندین حکومت محلی در بخش‌های مختلف ایران به قدرت رسیدند. از آن پس، حدود نیم قرن اولویت هر یک از این حکومت‌ها، رقابت با یکدیگر برای حفظ قلمرو و قدرت خود و توسعه آن به زبان سایر حکومت‌های محلی بود. در نتیجه، سطح مناسبات خارجی از حکومت‌ها و سرزمین‌های دیگر مانند چین، هند، شام، مصر و اروپا به سوی حکومت‌های محلی و همسایه در داخل ایران تغییر یافت و ایران دچار نوعی انزوای بین‌المللی برخاسته از تحولات داخلی گردید. همچنین بخش مهمی از توان و عمر این حکومت‌ها صرف رقابت‌های محلی - منطقه‌ای یا مناسبات بین منطقه‌ای در داخل ایران شد. شناخت این‌گونه از مناسبات می‌تواند به روشن‌تر شدن فضای به وجود آورنده آن، عوامل مؤثر در آن و نیز شناخت علل انزوای بین‌المللی کمک کند بدین جهت تمرکز بر چگونگی و عوامل مؤثر بر مناسبات این حکومت‌های محلی با یکدیگر می‌تواند ابعاد و اهمیت مقوله مناسبات میان‌حکومتی در ایران را در این عهد روشن نماید و در نهایت به درک بهتری از تاریخ تحولات ایران و وضعیت منطقه‌ای و جهانی آن کمک کند. مقاله حاضر ضمن اشاره‌ای کلی به فضای عمومی مناسبات خارجی ایران در این دوره، به طور خاص به بررسی مناسبات دو حکومت آل مظفر و آل جلایر به عنوان دو مورد از مهم‌ترین و پایدارترین حکومت‌های این عصر می‌پردازد.

واژگان کلیدی: آذربایجان، روابط خارجی، آل جلایر، آل مظفر، مبارزالدین محمد

شاه‌شجاع، شیخ‌اویس.

* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵

** تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵

E-mail: abbasiiran@yahoo.com

*** استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

E-mail: fatemehajiabbady@gmail.com

کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

پس از تأسیس امپراتوری جهانی مغول و به دنبال آن، تشکیل حکومت ایلخانی در ایران، عصر جدیدی در عرصه مناسبات بین‌المللی و از جمله روابط ایران با دیگر سرزمین‌ها و حکومت‌ها آغاز گردید. روابط سیاسی و تمدنی با چین، رقابت و رویارویی با ممالیک مصر و شام و اردوی زرین - الوس جوچی - و مراودات سیاسی، مذهبی و تجاری با مهم‌ترین کشورهای اروپایی از جمله وجوه مهم روابط خارجی ایران در این دوران بود. به بیانی دیگر در دوره مغول «ایران به حلقه زنجیری تبدیل شد که از اروپا تا چین امتداد می‌یافت». (مورگان، ۱۳۷۳: ۱۱۲) اما سقوط حکومت ایلخانی در اواسط قرن هشتم هجری (۷۳۶ ق.) و تجزیه قلمرو آن میان چندین حکومت محلی، بر آنچه عموماً از آن با عنوان «روابط خارجی» یاد می‌شود، تأثیر مهمی گذاشت. حکومت‌هایی که در این عصر در گوشه و کنار ایران پدید آمدند، بر اثر رقابت و درگیری با یکدیگر و فقدان توان نظامی و اقبال فراگیر در سرتاسر ایران، مناسبات فراسرزمینی یا بین‌المللی را به مناسباتی درون‌سرزمینی و محلی - منطقه‌ای فروکاستند. حکومت‌های آل مظفر و آل جلایر دو مورد از قدرتمندترین و پایدارترین حکومت‌هایی بودند که در اواسط قرن هشتم هجری و در فاصله سقوط حکومت ایلخانی تا تأسیس حکومت تیموری در ایران قدرت یافتند.^۱

۱- منظور از مهم‌ترین حکومت‌ها علاوه بر حکومت‌های یادشده، حکومت‌هایی نظیر آل چوپان، آل اینجو، سرداران طغاتی‌موریان، جانی قربانی‌ها و آل کرت هستند که از درون قلمرو و بقایای حکومت ایلخانی سر برآوردند و اگر حکومت‌هایی چون آل کیا در گیلان، مرعشیان در مازندران، ملوک هرمز و ملوک شبانکاره در جنوب ایران، اتابکان لر کوچک و بزرگ در کهگیلویه، لرستان و خوزستان نیز برشمرده شوند، تعداد آنها بسیار بیشتر است.

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۱۷

در چنین شرایطی و در دوره‌ای از تاریخ ایران که با عنوان‌هایی چون: «عصر تجزیه سیاسی»، «دوران فترت»، «عصر حکومت‌های محلی»، «ملوک طوایف» و «دوران هرج و مرج» (اقبال، ۱۳۶۵: ۳۶۵/بیانی، ۱۳۸۱: ۱/نبئی، ۱۳۷۵: ۵/زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲/۲۲۳، ۵-۲۵۴) خوانده می‌شود، ایران از صحنه تحولات جهانی و ارتباط با ممالک دیگر به دور ماند؛ زیرا این سلسله‌های کوچک محلی نه قدرت کافی داشتند و نه فرصت وافیه که بتوانند به اقدامات سیاسی یا ایجاد روابط فرهنگی با دیگران مبادرت نمایند. (نوائی، ۱۳۷۰: ۶۵۹/اقبال، ۱۳۶۵: ۳۶۶) ارتباط‌های پراکنده برخی از فرمانروایان حکومت‌های محلی نظیر آل مظفر و آل جلایر با عثمانی و مصر و خواندن خطبه به نام خلفای عباسی قاهره نیز بیشتر صوری و براساس ضرورت‌های مقطعی مانند کسب حمایت اسمی، پناهندگی و درخواست کمک در برابر تیمور بود. (نوائی، ۱۳۷۰: ۶۶-۶۶) به همین جهت در تاریخ روابط خارجی ایران، این دوره با اهمیت تلقی نشده است. (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۸۶: ۳) بررسی مناسبات میان حکومت‌های مزبور، ابعاد و عوامل این وضعیت در تاریخ روابط خارجی ایران را روشن‌تر خواهد کرد. بررسی مناسبات حکومت‌های آل مظفر و آل جلایر به عنوان دو حکومت شاخص این عصر می‌تواند چشم‌اندازی مناسب در زمینه روابط خارجی این حکومت‌ها به‌دست داده و نشان دهد که چرا ایران در این دوره به جای روابط جهانی، به روابط میان‌منطقه‌ای کشانیده شد. به‌علاوه چگونگی این روابط را به عنوان نمونه‌ای از آنچه در سایر مناطق ایران وجود داشت، به نمایش گذارد.

آل مظفر و آل جلاير

آل مظفر بازماندگان یک خاندان اهل خراسان بودند که در اوایل قرن هفتم هجری و در پی هجوم مغولان به این منطقه، به یزد عقب نشستند. آنها در دستگاه اتابکان یزد وارد شدند و پس از اطاعت اتابکان یزد از مغولان توانستند در دربار ایلخانی به مناصبی دست یابند. در عهد فرمانروایی سلطان ابوسعید ایلخانی، یکی از اعضای این خاندان به نام امیر مبارزالدین محمدبن مظفر پس از عزل یوسف شاه، واپسین اتابک یزد به حکومت آنجا منصوب شد و حکومت خاندان آل مظفر در سال ۷۱۸ق. را تأسیس کرد. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۱۵-۴۱۲) بعد از سقوط حکومت ایلخانی (۷۳۶ق.)، مبارزالدین محمد توانست فارس اصفهان و کرمان را به قلمرو خویش بیافزاید (۷۵۸ق.). (مستوفی، ۱۳۶۱: ۶۱۳/اقبال، ۱۳۶۵: ۴۲۳-۴۱۴/روئمر، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۱) شاه شجاع، یکی از مشهورترین حکام این خاندان به مدت ۲۶ سال فرمان راند (۷۸۶-۷۶۰ق.). پس از وی، حکومت آل مظفر که ضعیف شده بود توسط تیمور از میان رفت (۷۹۵ق.). (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۲۵)

حکومت آل مظفر از سایر حکومت‌های سده هشتم ق. مهم‌تر بود. (مورگان، ۱۳۷۳: ۱۱۴-۱۱۳، نبی، ۱۳۷۵: ۹۳) آل مظفر ضمن آنکه خاستگاهی ایرانی (خراسانی) داشت، با موافقت ایلخانان مغول نیز بنیان گذاشته شده بود از این رو آنان می‌توانستند با تکیه بر پایگاه بومی خود تا حدودی مدعی میراث ایلخانان نیز باشند.

حکومت آل جلاير یا ایلکانیان پس از زوال حکومت ایلخانی به دست امیر شیخ حسن جلاير یا ایلکانی - شیخ حسن بزرگ - تأسیس شد (۷۴۰ق.). آل جلاير مشهورترین سلسله حکومتی این دوره است. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۵۵) نام این سلسله برگرفته از نام قبیله

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۱۹

جلایر، از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین قبایل مغول و از متحدان چنگیزخان و خاندان وی است. این قبیله در حکومت ایلخانی جایگاه مهمی داشت و پیوندهای خانوادگی با ایلخانیان برقرار کرده بودند. (روئمر، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۵) نسب مادری شیخ حسن بزرگ به ایلخانان می‌رسید و ازدواج او با دلشادخاتون - همسر سلطان ابوسعید - موقعیت او را در بین سایر مدعیان حکومت ایلخانی بالاتر برد. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۵۵) به عنوان مثال حکام جلایری در مکاتبات رسمی، تمامی قلمرو ایلخانی «از حدود مصر تا وادی آمویه و از سواحل هرمز تا باب‌الابواب» را به عنوان قلمرو خویش معرفی می‌کردند. (نخجوانی، ۱۹۷۹: ۱۲۴/۲، ۸۸، ۸۵، ۷۵)

معزالدین اویس (شیخ‌اویس)، پسر شیخ حسن، قدرتمندترین حاکم جلایری بود که بعد از مرگ وی (۷۷۶ق.) حکومت آل‌جلایر رو به زوال نهاد. سلطان حسین (اول) و سلطان احمد تا سال ۸۱۳ق. توان خویش را صرف رقابت با یکدیگر و با حکومت‌های محلی رقیب نظیر آل‌مظفر و قراقویونلوها و سرانجام تیمور نمودند. با مرگ سلطان حسین (دوم) (سال ۸۳۵ق.) حکومت جلایریان پایان یافت. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۶۵-۴۵۶ / زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۶۱-۲۵۸ / رویمر، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۷)

آل‌جلایر از نظر وابستگی به ایلخانان و بهره‌گیری از بازمانده مشروعیت آنها، در بین مدعیان این دوره وضع بهتری داشتند، اما نتوانستند خاک ایران را به تصرف درآورند. (مورگان، ۱۳۷۳: ۱۱۳)

نخستین برخورد میان دو حکومت

روابط میان آل مظفر که پایگاه محلی نسبتاً ریشه‌دار داشت و آل جلایر که از پشتوانه قبیله‌ای و انتساب به خاندان ایلخانی برخوردار بود و داعیه توسعه طلبی ارضی داشتند، ستیزه‌جویانه بود. به طور کلی رقابت و دشمنی آنها کمتر به صورت رویارویی نظامی و بیشتر به شکل کمک به رقابت‌های درون خاندانی بروز می‌یافت. به نظر می‌رسد محدودیت منابع اقتصادی و نظامی، رقابت‌های درون خاندانی آنها و مشغولیت‌های هر یک در جبهه‌های دیگر، علت گرایش به چنین سیاست‌هایی بود.

رویارویی مظفریان و جلایریان به‌طور مشخص پس از سقوط ایلخانان و در زمان شیخ‌حسن ایلکانی و امیر مبارزالدین محمد مظفری آغاز شد. کمی پس از مرگ سلطان ابوسعید ایلخانی، شیخ ابواسحاق اینجو که در تقابل با امیر مبارزالدین محمد در قلعه سفید فارس پناه گرفته بود، برای دفع وی از امیر شیخ‌حسن جلایر، دشمن قبلی خود کمک خواست. امیر جلایر پسر خود آق‌بوقا را با سپاهی به کمک وی فرستاد، اما لشکریان اینجو پیش از وقوع درگیری پراکنده شدند و شیخ ابواسحاق به اصفهان گریخت و بعدها اسیر و به فرمان امیر مبارزالدین کشته شد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۶۴/معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۲۶۱-۲۶۰، اقبال، ۱۳۶۵: ۴۱۹) در این مرحله برخورد غیرمستقیم آل جلایر با آل مظفر، به نفع مظفریان تمام شد. گرفتاری‌های داخلی و منطقه‌ای دو طرف مانع از آن شد تا آنها برنامه‌ای فوری برای ادامه رقابت و رویارویی در پیش گیرند.

رقابت بر سر آذربایجان

برخورد جدی‌تر دو حکومت، پس از مرگ امیر شیخ حسن جلایر و در آخرین سال حکومت امیر مبارزالدین روی داد. در سال ۷۵۸ ق. ایلچیان جانی‌بیک - خان ازبک - که با کشتن ملک اشرف چوپانی بر تبریز مسلط شده بود، به نزد امیر مبارزالدین در اصفهان رسیدند تا به وی پیام دهند جانی‌بیک مایل است حاکم مظفری را به مقام یساولی - ملازمت دربار - منصوب کند. (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۷) امیر مظفری به این پیشنهاد توهین‌آمیز سخت واکنش نشان داد و جانی‌بیک به دلیل رنجوری راهی دشت قباچاق گردید و چون درگذشت، امیر مبارزالدین به تبریز لشکر کشید. (همانجا) کمی پیش از این، سلطان اویس جلایر نیز به تبریز حمله کرده بود که توسط اخی جوق ناکام ماند. (قطبی‌اهری، ۱۳۸۳: ۲۴۱-۲۴۳) چون خبر درگذشت جانی‌بیک رسید؛ سلطان اویس بار دیگر به فکر تصرف تبریز افتاد. (بیانی، ۳۸۱: ۳۵ / میرحسینی، ۱۳۸۷: ۴۶)

مبارزالدین محمد در نبردهایی با اخی جوق، تبریز را تصرف کرد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۸ / قطبی‌اهری، ۱۳۸۳: ۲۴۳) و مورد استقبال اکابر و اشراف تبریز قرار گرفت. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۵۰/۱) و به عنوان امام جمعه نماز گذارد (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۹ / قطبی‌اهری، ۱۳۸۳: ۲۴۳ / حافظ ابرو ۱۳۱۷: ۱۹۰) و به نام معتضد بالله - خلیفه عباسی مصر - خطبه خواند و از او برای سلطنت خویش رخصت خواست. (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۹ / جعفری، ۱۳۴۳: ۵۳ / کاتب، ۱۳۴۵: ۸۶) یکی از دلایل توسل آل مظفر به خلافت عباسی مصر را باید در رقابت آنها با آل جلایر و تلاش برای تثبیت خود به عنوان حکومت جایگزین ایلخانان در نظر گرفت. اگر چه نباید اهمیت

۱۲۲ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

زیادی برای این اقدام به مثابه توسل به یک حکومت خارجی در رقابت‌های منطقه‌ای قائل شد.

مبارزالدین محمد چون خبری در مورد حرکت سلطان‌اویس به تبریز شنید به سوی عراق عجم حرکت کرد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۹/فصیحی خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۹۲، عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۰/۱/نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۳، حسنی، ن.خ شماره ۱۱۳۳۰، فیلموتیک‌های شماره ۴۹۲ و ۴۹۱) درباره لشکرکشی امیر مبارزالدین به تبریز و خروج وی از آنجا نیز بر محور نمایش قدرت و مشروعیت سلطان‌اویس جلایر و گریز امیر مبارزالدین در نزد نویسندگان آن روز گزارش‌های مختلفی در دست است. (قطبی‌اهری، ۱۳۸۳: ۲۴۳، بیانی، ۱۳۴۵: ۳۵/لیمبرت، ۱۳۸۶: ۵۹ ستوده، ۱۳۴۶: ۱/۱۱۸/میرحسینی، ۱۳۸۷: ۲۳)

به طور کلی در اخبار مربوط به تحولات ورود و خروج مظفریان به تبریز و موقعیت و موضع آل‌جلایر نسبت به آن، آشفتگی‌هایی وجود دارد که باعث شده است برداشت‌های متفاوتی از نقش و عملکرد هر یک از آنها و نتیجه کلی رویدادها ارائه شود. در برآیند کلی برخی محققان بر این باورند که سلطان‌اویس از طریق اتحاد با مظفریان موفق شد حمله اردوی زرین به آذربایجان (حضور جانی‌بیک و اخی‌جوق) را دفع نموده و سپس آنجا را به تصرف خود درآورد. (اشپولر، ۱۳۸۹: ۹۳) در هر حال در این مقطع برخوردی مستقیم میان مظفریان و جلایریان درنگرفت و در نتیجه، میزان قدرت آنها در معرض سنجش و مقایسه نیامد.

پس از خروج حاکم مظفری از تبریز، شیخ‌اویس جلایری وارد شهر شد و در خانه یکی از معاریف شهر مستقر گردید. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲/۲۴۰) سلطان‌اویس پس از تصرف

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۲۳

تبریز (۷۶۰ق.) تمام شهرهای آذربایجان، اران و مغان را تحت کنترل خود درآورد و حدود وسعت ممالک جلایری از بغداد تا سلطانیه و دریای خزر کشیده شد. (بیانی، ۳۸۱:

۳۵/ زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۱۲/ ۲۵۹)

جنگ‌های خانگی آل مظفر و مداخلات آل جلایر

امیر مبارزالدین که در تبریز فرزندانش شاه‌محمود و شاه‌شجاع را به جهت سستی در جنگ با اخی‌جوق ملامت کرده بود (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۹-۵۸) در راه بازگشت از تبریز توسط آنان دستگیر و نابینا شد. (همان: ۶۰/ حسنی، ن.خ. ۱۱۳۳۰/ فیلموتیک شماره ۴۹۲/ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۹۳/۳-۲۹۲) و قلمرو او بین آنان تقسیم گردید: شاه‌شجاع در شیراز و شاه‌محمود در اصفهان مستقر شدند و سایرین به مناطقی چون کرمان و یزد فرستاده شدند. این امر باعث بروز جنگ‌های خانگی میان خاندان مظفری شد و هر یک از آنان برای غلبه بر دیگری به دنبال جلب حمایت متحدی برآمدند. از جمله در نبردهایی که میان شاه‌محمود و شاه‌شجاع روی داد، شاه‌شجاع شکست خورد و به شیراز عقب‌نشینی کرد. (۷۶۴-۵ق.) (کتبی، ۱۳۳۵: ۶۹) شاه‌محمود که در اصفهان بود از سلطان‌اویس جلایر کمک خواست. (کتبی، ۱۳۳۵: ۶۹) تا به طور متحد از تسلط شاه‌شجاع بر اصفهان جلوگیری کنند و مانع از دست اندازی وی بر تبریز شوند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۳۸/۱) و در نهایت فارس را با کمک یکدیگر تسخیر کنند. (همانجا/ بیانی، ۱۳۸۱: ۳۶)

سلطان‌اویس جلایر از فرصت بدست آمده ناشی از نبرد قدرت بین دو برادر مظفری برای پی‌گیری برتری جویی خویش بر آل مظفر سود برد و لشکری از بغداد و تبریز برای

۱۲۴ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

کمک به شاه محمود فرستاد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۷۰ / فصیحی خوافی، ۱۳۳۹: ۹۷ / ۲) لشکر جلایری به اصفهان رسید و در سال ۷۶۵ ق. برای نبرد با شاه شجاع راهی شدند. (کتبی، ۱۳۳۵: ۷۰ / حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۵۷ / عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۴۲ / ۱) در طول مسیر سپاهیان لر کوچک، ری، قم کاشان، آوه و ساوه با این سپاه همراه شدند (کتبی، ۱۳۳۵: ۷۱ / حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۵۸) حمایت آل جلایر در نبرد قدرت خاندانی آل مظفر صحنه و آرایش قدرت را در ایران مرکزی به سرعت به هم زد و این وضع بر ضعف درونی شیرازیان یعنی هواداران شاه شجاع افزود.

شاه شجاع نامه‌ای به شاه محمود نوشت و درخواست مصالحه کرد، اما شاه محمود پاسخ داد وی از ترس برادر به حاکم جلایری پناه برده است (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳:

۳۴۴ / ۱) و لذا نبرد ناگزیر شد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۵۹ / ۱ / همانجا / عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۴۴ / ۱)

در برخوردی که بین آنها پیش آمد، هیچ‌کدام نتیجه قاطعی نگرفتند و شاه شجاع به شیراز و شاه محمود به اصفهان بازگشتند. (همان: ۷۲-۷۱) در ادامه، شاه محمود شیراز را محاصره کرد. طولانی شدن محاصره (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۶۱ - ۳۶۰) موجب شد تا جمعی از بزرگان شیراز برای گفت‌وگو بیرون آیند. سرانجام شاه محمود با اشاره به تحکم جلایریان بر خود، از شاه شجاع خواست تا برای یک ماه به ابرقو برود تا او تدبیری بیندیشد. (کتبی: ۷۴ / حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۶۱ - ۳۶۰) شاه شجاع که با پیوستن بخشی از نیروی خود به برادر نیز روبه‌رو شده بود، این پیشنهاد را پذیرفت و به ابرقو رفت. بدین ترتیب شاه محمود در سال ۷۶۵ ق. وارد شیراز شد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۷۶-۷۴) سپس خبر ورود خود را که به منزله فتح بود، با تحف و هدایا نزد سلطان اویس جلایر فرستاد. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳ / ۲۹۹ / زرین‌کوب

(۱۳۷۵: ۲ / ۲۵۹)

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۲۵

در این زمان، شاه‌محمود تابع اراده امرای جلایری شده بود و از خود اختیاری نداشت و از این رو سلطان‌اویس که می‌خواست بر دولت مظفری سلطه یابد، به آرزوی خود رسیده بود؛ زیرا پس از شکست شاه‌شجاع و غلبه شاه‌محمود بر شیراز، در حقیقت عراق عجم و فارس باج‌گزار و جزئی از ممالک جلایری گردید و شاه‌محمود به تحت‌الحمایگی اویس درآمد. (بیانی، ۱۳۸۱: ۳۹، ساوجی، ۱۳۶۹: ۴۳۴-۴۳۳)

از نشانه‌های باج‌گزاری کوتاه‌مدت شیراز در سال ۷۶۵ق. به سلطان‌اویس جلایر این بود که در همان سال، مستوفیان و وزرای سلطان‌اویس که از سلمان ساوجی دل‌خوشی نداشتند، مستمری او را به فارس حواله کردند. (بیانی، ۱۳۸۱: ۴۰-۳۹)

شاه‌شجاع بیش از یک سال در کرمان به‌سر برد و پس از تجمیع عده و عده در سال ۷۶۷ق. عزم شیراز کرد. پیشوایان و سرداران آنجا نیز که از تحکم و ظلم لشکریان آذربایجانی (جلایری) به تنگ آمده بودند، از وی استقبال کردند. (کتبی، ۱۳۳۵: ۸۱/اقبال ۱۳۶۵: ۴۲۹) شاه‌محمود به ناگزیر در سال ۷۶۷ق. به سمت عراق عجم عقب‌نشینی کرد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۵)

به‌دنبال این وضع، شاه‌شجاع برای تقویت موضع خود، همچون پدرش بر بیعت با خلیفه عباسی مصر - القاهر بالله محمد بن ابی‌بکر - تأکید کرد. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۳۰) بدین ترتیب شرایط دو رقیب بار دیگر برابر شد و زورآزمایی آنها نیز ادامه یافت. در نتیجه موضوع امکان مداخله جویی آل‌جلایر در امور خاندان مظفری تداوم یافت.

توسل دوباره رقیبان مظفری به سلطان اویس جلایر و ازدواج سیاسی

چند سال بعد، در سال ۷۷۲-۷۷۱ق. در حالی که رقابت درونی در خاندان مظفری ادامه داشت، دو برادر بار دیگر کوشیدند تا هر کدام به نفع خود حمایت سلطان اویس جلایر را به سوی خود جلب کنند. این بار شاه محمود قصد کرد از طریق ازدواج سیاسی پیوندی محکم بین دو حکمران ایجاد کند و برای این منظور نماینده‌ای را روانه دربار سلطان اویس کرد. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۵۳) ظاهراً شاه شجاع نیز چنین تصمیمی را اخذ کرده بود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۳۰ / سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱/۴۰۶) نمایندگان دو برادر راهی تبریز شدند. شاه شجاع امیر اختیارالدین حسن، از معتبران دربار خود را با تحف بسیار روانه کرد. او درخواست حاکم مظفری را چنین بیان کرد که شاه شجاع در سلطانیه اقامت کند تا سدی در برابر آذربایجان و دیگر ولایات باشد و اگر جنگ و شورش باشد، آن را دفع کند و احوالات سلطان اویس به خطر نیفتد. (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱/۴۰۶) در واقع هدف وی جلوگیری از اتحاد برادرش شاه محمود با سلطان اویس بود.

در همین هنگام شاه محمود وزیر خود تاج‌الدین مشیزی را با هدفی مشابه به سوی سلطان اویس فرستاد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۳۲) خواجه تاج‌الدین سعی کرد در این رقابت با تطمیع امرا و وزرای دربار جلایر پیروز شود. (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱/۴۰۸) خواجه تاج‌الدین در حضور سلطان اویس اعلام کرد که اگر پادشاه دامادی هم‌کفو خود می‌خواهد، دخترش را به شاه شجاع بدهد و اگر لشکر و مملکت و غلامی می‌طلبد، او را به شاه محمود بدهد. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۷۰-۱۵۶، حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۳۳)

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۲۷

سلطان اویس سرانجام مصلحت دید دختر خود را به شاه محمود بدهد؛ زیرا از قدرت شاه شجاع می‌ترسید. در ضمن اصفهان را که مقر شاه محمود بود به آذربایجان نزدیک‌تر می‌دید. (میرخواند، ۱۳۷۵: ۷/۷۵۴) سپس به پیشنهاد خواجه تاج‌الدین، امیر اختیارالدین حسن - نماینده شاه شجاع - را احضار کرد و از این که شاه شجاع در مکاتباتش با وی توافقی به خرج نداده است گلایه کرد و گفت من دختر به برادر مشتاق نمی‌دهم، به بنده و چاکر می‌دهم. (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱/۴۰۹) دختر سلطان اویس به نامزدی شاه محمود درآمد و با تجملی تمام روانه اصفهان شد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۳۵) پس از این واقعه شاه شجاع موضع بی‌طرفی در پیش گرفت. (wing, 2007: 205) این رویدادها تا سال ۷۷۵ ق. رخ داده بود، اما به زودی با مرگ سلطان اویس و شاه محمود، اوضاع به نفع شاه شجاع و به زیان جلایریان و مظفیریان شاه محمودی دگرگون شد.

مرگ شاه محمود و سلطان اویس و لشکرکشی شاه شجاع به تبریز

اهمیت تبریز به عنوان پایتخت ایلخانان، باعث شد تا پس از مرگ سلطان ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶ ق. حکومت‌های آل جلایر، آل مظفر و آل چوپان برای تثبیت موجودیت و مشروعیت خود، درصدد تصرف آنجا برآیند. آل مظفر طی دو نوبت، یکی در زمان امیر مبارزالدین و دیگری در زمان شاه شجاع، تبریز را به طور جدی مورد تهدید قرار داد که هیچ یک از آنها قرین موفقیت نبود.

پس از مرگ سلطان اویس، شاه شجاع خود را برای به راه انداختن یک لشکرکشی به منظور تصرف آذربایجان آزاد دید. (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۳۲ / wing, 2007: 205) شاه محمود نیز از

۱۲۸ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

اصفهان لشکرکشی به سمت تبریز را سامان داد؛ چرا که امیدوار بود بعد از مرگ سلطان اویس با ضعفی که بر خاندان جلایری حاکم شده است، امتیازی بگیرد (Wing, 2007: 248) به‌ویژه که وی داماد خاندان جلایری نیز بود. بهانه شاه‌محمود رفتن به عزای پدر زنش سلطان اویس بود. او با این هدف، لشکری گرد آورد و به قولی با هوس سلطنت بر تبریز، متوجه آنجا شد. (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۱۹۸) با این حال، اجل مهلت این کار را به او نداد و در پی بیماری، مجبور به بازگشت شد. چند روز بعد هم در اصفهان درگذشت. شاه‌شجاع با اطلاع از درگذشت دو رقیب، به فکر تسخیر اصفهان و تبریز افتاد. (همانجا) محمود کتبی بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به فعال شدن شاه‌محمود پس از مرگ سلطان اویس جلایر، مرگ این دو را تقریباً همزمان گزارش کرده است. (کتبی، ۱۳۳۵: ۲-۹۱) با این حال، دولت‌شاه سمرقندی مناظره‌هایی را از سلطان اویس و شاه‌شجاع آورده است که نشان می‌دهد شاه‌محمود پیش از سلطان اویس درگذشته بود. (دولت‌شاه سمرقندی ۱۳۳۷: ۳۳۴)

با وجود این، پس از مرگ سلطان اویس و شاه‌محمود، شاه‌شجاع در سال ۷۷۶ ق. مصمم شد که به سوی عراق عجم و آذربایجان حرکت کند. پیش از رفتن به تبریز نامه‌هایی بین او و سلطان حسین که جای سلطان اویس را گرفته بود، مبادله شد. متن کامل این نامه‌ها در فرائد غیائی آمده است. در این نامه‌ها ابتدا سلطان حسین جلایری می‌نویسد: «مقصود آنکه تا کی دیو را در لباس ملک آئین دادن و ماه چاه مُقَنَع را در معرض بدر فلک آراستن» و از او می‌خواهد که: «در خزانة حکمت به کلید انصاف بگشاید و نقد خزانة را به محک صراف عقل زند» تا از ردایی که به آن آلوده شده، پاک

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۲۹

شود و در ادامه هم تهدید می‌کند که اگر راه خلاف رود، نتیجه آن در این دنیا حکم و

یاسا و در آن دنیا مؤاخذه و عقاب ابدی است. (یوسف اهل، ۱۳۵۶: ۴۰/۱-۳۹)

شاهشجاع نیز در پاسخ، با تحقیر وی افزود که «دیو را در لباس ملک آئین دادن و ماه چاه مَقَّع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مَقَّع دخترانه بر فرق شاهانه انداختن». (همانجا) به نظر می‌رسد عشرت‌طلبی و ناکارآمدی سلطان حسین موجب شد تا

اهل تبریز شاهشجاع را به تسخیر آنجا تشویق کنند. (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲/۲۶۰)

در نبردی که در پی این مجادلات میان سپاه شاهشجاع و سلطان حسین درگرفت پیروزی از آن شاهشجاع بود. وی با استقرار در تبریز، نمایندگان خود را به نواحی اطراف همچون قراباغ و نخجوان فرستاد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۳-۹۲) از معاریفی که به حضور او رسیدند یکی هم حافظ یوسف‌شاه - موسیقی‌دان و آوازخوان معروف دربار سلطان‌اویس - بود. (میرخواند، ۱۳۷۵: ۴/۷۵۶) همچنین سلمان ساوجی - شاعر دربار جلایری - به ملازمت شاهشجاع درآمد و قصایدی را در مدح او سرود:

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی

همایون فال شد بومی که بودش سر به ویرانی

(سلمان ساوجی، ۱۳۶۹: ۶۱۰)

با این حال، شاهشجاع نتوانست یکی دو ماه بیشتر در تبریز بماند و در پی حمله دو تن از امرای محلی که کتبی آنها را «صحرانشین» می‌خواند، و از گزارش‌های بعدی برمی‌آید که هوادار سلطان حسین بودند، سپاه مظفری از هم پاشید و امیر اصفهان‌شاه از امرای آن به اسارت درآمد. شاهشجاع با شنیدن اخبار این وضع، به‌رغم برف و زمستان و درد پا، تصمیم به ترک تبریز گرفت.

بازگشت شاهشجاع به شیراز و مصالحه اجباری با سلطان حسین جلایر

بازگشت شاهشجاع (۷۷۷ق.) جز احساس خطر او از ناحیه آل جلایر، دلایل دیگری نیز داشت. مهم‌ترین آنها شورش شاه‌یحیی در یزد بود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۵۰۹ / زرین‌کوب ۱۳۷۵: ۲/۲۶۰) ظاهراً علت دیگری هم بود و آن توطئه و نقشه سردارانی بود که بیشتر تمایل به حضور سلطان حسین بی‌تجربه در تبریز داشتند تا شاهشجاع کارآزموده (wing, 2007:249) که شاید برداشتی از شورش امرای جلایری باشد که پیش‌تر بدان اشاره شد.

سلطان حسین با شنیدن خبر بازگشت شاهشجاع به شیراز، نامه‌ای به او نوشت و تقاضای صلح و آشتی کرد. همچنین پیشنهاد کرد امرایی را که در بند یکدیگر دارند، آزاد کنند. پس از آن، شاهشجاع دختر سلطان‌اویس را برای پسر خود سلطان زرین‌العابدین به همسری گرفت و اصفهان را به او بخشید. (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۴ / میرخواند، ۱۳۷۵: ۷۵۶ / ۴)

ادامه مشکلات داخلی دو حکومت و دخالت متقابل آنها در امور یکدیگر

شاهشجاع در سال ۷۸۰ق. شاه‌منصور را برای فرونشاندن شورش شاه‌یحیی به یزد فرستاد، اما با برادر جنگ نکرد و پس از چندی توقف در حدود یزد، به توصیه برادر برای گرفتن کمک از امیرولی (طغاتی‌موری) - حاکم مازندران - جهت رویارویی مشترک با شاهشجاع راهی آنجا شد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۵) او کمی بعد و پس از مدتی سرگردانی در مازندران، پیش عادل‌آقا - شحنه پیشین جلایریان در بغداد و حاکم بلامنازع این زمان

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۳۱

در سلطانیه - رفت. اما باز هم از این حرکت نتیجه‌ای نگرفت؛ چرا که عادل‌آقا یا به نوشته کتبی «سارق عادل» به دلیل اخلاص ورزیدن با شاه‌شجاع او را حبس کرد.

(همانجا)

اخلاص ورزیدن عادل‌آقا به شاه‌شجاع ظاهراً به لشکرکشی شاه‌شجاع به غرب ایران در سال ۷۸۱ق. مربوط می‌شد. توضیح آنکه پس از مرگ سلطان اویس، در حالی که بر سر جانشینی او میان دو پسرش یعنی سلطان حسین و سلطان احمد رقابت وجود داشت، عادل‌آقا به قول کتبی در سلطانیه «بنیاد تسلطی نهاده و به تسلط و تجبر بدان دیار غالب شد». (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۶) شاه‌شجاع نیز که چشم به آذربایجان و عراق عرب داشت، در صدد گوشمالی دادن او برآمد. او توانست به زحمت بر عادل‌آقا غلبه کرده، او را به اطاعت از خویش وادارد. شاه‌شجاع سپس به شیراز بازگشت؛ اما با توجه به آشفتگی در خاندان و حاکمیت آل جلایر، همچنان در قلمرو آنها طمع می‌کرد. به همین جهت در همان سال (۷۸۱ق.) پیرک علی بادک - از امرای اطراف همدان - را که به او پناه آورده بود، به شوشتر و از آنجا به بغداد فرستاد. پیرک علی در آنجا به نام شاه‌شجاع خطبه خواند. با این همه، سلطه مظفریان بر بغداد دوامی نداشت و کمی بعد، سلطان احمد جلایر که برادر خود سلطان حسین را از میان برداشته بود، به بغداد لشکر کشید و با کشتن پیرعلی به این تسلط پایان داد. (همان: ۹۸)

در چنین شرایطی، عادل‌آقا شاه‌منصور را زندانی کرد، اما او به‌زودی از محبس گریخته، نزد سلطان احمد جلایر در بغداد رفت. (همانجا) او عادل‌آقا منصور را محترم

داشت و همدان را به او بخشید. (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹: ۱۱۳/۳)

۱۳۲ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

از مجموع رویدادهای یادشده چنین برمی آید که وضعیتی بی ثبات در مناسبات دو حکومت پیش آمده بود و توازن قوا میان آنها دائماً در تغییر بود. در چنین اوضاعی بود که سلطان احمد در تقابل با شاهشجاع، شاهمنصور را راهی شوشتر کرد. او پس از استقرار در شوشتر، شروع به تعرض به لرستان کرد که می توان آن را نوعی زورآزمایی با شاهشجاع دانست؛ چرا که اتابک لرستان دست به دامان شاهشجاع گردید. (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۹) اگرچه اکنون توازن قوا به نفع جلایریان و سلطان احمد در جریان بود، اما این وضع نیز بسیار کم دوام بود.

پس از قتل سلطان حسین به دست سلطان احمد، برادر دیگر وی به نام سلطان بایزید که مخالف او بود، به طرف سلطانیه گریخت (۷۸۵ق.). عادل آقا در تقابل با سلطان احمد که در تبریز بر تخت نشسته بود، سلطان بایزید را به پادشاهی برداشت. ظاهراً شاهشجاع مظفری هم از این کار حمایت کرده بود. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲/۲۶۰) سلطان احمد که از قرار معلوم توان رویارویی با مدعی تازه را در خود نمی دید، شکایت عادل آقا را به شاهشجاع برد که نشان از تداوم نفوذ شاه مظفری در سلطانیه دارد. شاهشجاع برای رسیدگی به اختلافات دو برادر، راهی سلطانیه شد. میان دو سلطان جلایری صلح برقرار شد؛ آذربایجان و بغداد سهم سلطان احمد و سلطانیه و عراق عجم (جبال) از آن بایزید شد. شاهشجاع در بازگشت، عادل آقا را با خود برد. (کتبی، ۱۳۳۵: ۱۰۰-۹۹) معنای ضمنی این توافق را می توان وابستگی بایزید به شاهشجاع دانست. به خصوص که کمی بعد (۷۸۶ق.) با دست کشیدن عادل آقا و شاهشجاع از حمایت بایزید، سلطان احمد به سلطانیه تاخت و بایزید را گرفته، به تبریز برد. امرای شاهشجاع نیز به شیراز بازگشتند. (نطنزی، ۱۳۸۳:

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۳۳

(۱۵۸) این رویدادها همزمان با ورود تیمور به منطقه و مرگ شاه‌شجاع بود. با شروع فتوحات تیمور، رقابت دو حکومت آل‌جلایر و آل‌مظفر جای خود را به تلاش هر یک از آنها برای حفظ خود در برابر فاتح جدید داد که سرانجام به انهدام قدرت هر دوی آنها انجامید. بدین ترتیب مناسبات آنها با یکدیگر نیز از موضوعیت افتاد.

نتیجه

دوره میان سقوط حکومت ایلخانی تا تسلط تیمور بر ایران از جهت موضوع روابط خارجی، عصری متفاوت با دوران قبل و بعد از آن بود. در پی تجزیه سیاسی که با سقوط حکومت ایلخانی پیش آمد، رقابت و درگیری میان حکومت‌های محلی جای مناسبات بین‌المللی ایران با دیگر سرزمین‌ها و حکومت‌ها را گرفت. آل‌مظفر و آل‌جلایر دو حکومت محلی مهم این عصر بودند که مناسبات میان آنها نمونه‌ای گویا از وضعیت روابط بین نظام‌های سیاسی ایران در این عهد است. مناسباتی که عمدتاً متأثر از وضعیت داخلی هر یک از آنها و تلاش ایشان برای در اختیار گرفتن بخش‌های بیشتری از قلمرو پیشین ایلخانی بود. در پی توازن نسبی قوا میان این دو حکومت، در طول حدود نیم قرن رقابت و کشمکش، هیچ‌کدام از آنها نتوانستند بر دیگری غلبه قطعی پیدا کنند. همچنین با توجه به تحولات داخلی هر یک از این دو حکومت، وضعیت مناسبات و توازن قوا میان آنها دائماً در حال تغییر بود. می‌توان مدعی شد که در مجموع، آل‌مظفر مجال بیشتری برای دخالت در امور حکومت آل‌جلایر و تسلط کوتاه‌مدت بر بخش‌هایی از قلمرو آنها پیدا کردند که تعداد بیشتر لشکرکشی‌های آنها به سمت غرب ایران یعنی

۱۳۴ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

مقر حکومت جلایریان، گویای این مسأله است. در مقابل، آل جلایر بیشتر به سیاست دخالت غیرمستقیم در امور حکومت رقیب روی آوردند. این وضعیت از یکسو موجب جلوگیری از تشکیل حکومت متمرکز در ایران شد و از سوی دیگر، آنها را در برابر تهاجمات خارج از ایران و در رأس آنها حمله تیمور تضعیف کرد.

منابع و مأخذ

الف. فارسی:

- اشپولر، برتولد (۱۳۸۹)، **مغولان در تاریخ**، ترجمه، توضیحات و تعلیقات: عبدالرسول خیراندیش، تهران: نشر آدابوم.
- اقبال، عباس (۱۳۶۵)، **تاریخ مغول**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۱)، **تاریخ آل جلایر**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تتوی، احمد (۱۳۸۲)، **تاریخ الفی**، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱)، **دیوان حافظ**، به کوشش: حسین علی یوسفی تهران: نشر روزگار.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین (۱۳۱۷)، **ذیل جامع‌التواریخ رشیدی**، تهران: انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۸۰)، **زبده‌التواریخ**، به تصحیح: سید کمال حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسنی، ابن شهاب‌الدین حسن، **جامع‌التواریخ حسنی**، نسخه خطی شماره ۱۱۳۳۰ (فیلموتیک)، کتابخانه ملی ایران.
- جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۴۳)، **تاریخ یزد**، به کوشش: ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، تهران: کتابفروشی خیام.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵)، **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵)، **روزگاران** (دنباله روزگاران ایران از پایان ساسانیان تا پایان تیموریان)، تهران: انتشارات سخن.
- ساوجی، سلمان (۱۳۶۹)، **دیوان سلمان ساوجی**، به اهتمام: منصور شفق، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ستوده، حسینقلی (۱۳۴۶)، **تاریخ آل مظفر**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۳۶ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

- سمرقندی، دولت‌شاه بن بختیشاه (۱۳۳۷)، **تذکره الشعراء**، به تصحیح: محمد عباسی تهران: کتابفروشی بارانی.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۵۳)، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات طهوری.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۶)، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: انتشارات فردوس.
- غنی، قاسم (۱۳۴۰)، **بحث در آثار و افکار و احوال حافظ**، تهران: کتابفروشی زوار.
- فصیحی خوافی، فصیح احمد (۱۳۳۹)، **مجمل فصیحی**، به تصحیح: محمودفرخ، مشهد: انتشارات کتابفروشی باستان.
- قطبی اهری، ابوبکر (۱۳۸۳)، **تاریخ شیخ‌اویس در: خیراندیش**، عبدالرسول، «تاریخ شیخ‌اویس و سال‌های پایانی دولت ایلخانان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال هفتم شماره‌های ۸۳-۸۱.
- کاتب، احمد بن حسین (۱۳۴۵)، **تاریخ جدید یزد**، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- کتبی، محمود (۱۳۳۵)، **تاریخ آل مظفر**، به اهتمام: عبدالحسین نوائی، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۶)، **تاریخ شیراز در عصر حافظ**، ترجمه: محمد اسماعیل فلزی تهران: زوار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۱)، **تاریخ گزیده**، به اهتمام: ادوارد براون، تهران: دنیای کتاب.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۳)، **ایران در قرون وسطی**، ترجمه: عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- میرحسینی، محمدحسن (۱۳۸۷)، **آل مظفر**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۷۵)، **روضه‌الصفاء**، تهران: انتشارات علمی.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۱۹۷۹)، **دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب**، ج ۲، به تصحیح: عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، باکو: [بی‌نا].
- نبئی، ابوالفضل (۱۳۷۵)، **اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری**، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، **منتخب‌التواریخ**، به اهتمام: پروین استخری، تهران: اساطیر.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، **ایران و جهان از مغول تا قاجاریه**، تهران: نشر هما.

گذر از مناسبات جهانی به مناسبات محلی - منطقه‌ای ... ۱۳۷

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۶)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.
یزدی، معین‌الدین (۱۳۲۶)، مواهب الهی، به تصحیح: سعید نفیسی، تهران: اقبال.
یوسف اهل، جلال‌الدین (۱۳۵۶)، فرائد غیاثی، به کوشش: حشمت‌اله مؤید، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ب. انگلیسی:

- wing, Patrick (2007), **The Jalayerids and dynastic state in the mongols Ilkhanate**, PH.D dissertation, University of Chicago, Chicago.